

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

صاحب منتقى الاصول در فرق میان اماره و اصل فرمودند دو جهت ملحوظ است که این دو جهت در اینجا موجود نیست، در نتیجه بحث از اماره یا اصل بودن ید بحثی بدون ثمره است. جهت اول را دیروز عرض کردیم و نکاتی که مربوط به جهت اول بود بیان شد.

ادامه کلام مرحوم صاحب منتقى

جهت دوم این است که اگر روی قاعده‌ی تقدیم اماره بر اصل جلو بیاوریم و بگوئیم ید اماره است، عند التعارض بین الامارة و الاصل ید به عنوان اماره مقدم می‌شود اما اگر گفتیم اصل است اینچنین نیست. ایشان می‌فرمایند این جهت هم در اینجا منتفی است. برای اینکه ید چه اماره و چه اصل باشد بر سایر اصول مقدم است یعنی در باب ید دو جهت مورد اتفاق همگان هست؛ (1) ید بر استصحاب و بر سایر اصول مقدم است (2) سایر امارات (بینه، اقرار و...) بر ید مقدم است^[1].

اشکال حضرت استاد به کلام مرحوم صاحب منتقى

جواب از قسمت دوم این است که اگر ثمره‌ی نزاع بین اماره و اصل همین بود کلام شما تمام است در حالی که با تفحص در کلمات بزرگان، می‌بینیم مسائل دیگری نیز به عنوان ثمره بیان شده‌است. به بیان دیگر ثمره‌ی بین اماره و اصل بودن روی مبنای مشهور این نیست که عند التعارض چکار کنیم، تا بگوئید عند التعارض تکلیف روشن است. در تعارض با سایر اصول، ید مقدم است و در تعارض با سایر امارات هم امارات مقدم هستند.

بیان ذلک؛ در باب منجزیت علم اجمالی، مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) می‌گویند منجزیت علم اجمالی در جایی است که تمام اطراف علم اجمالی در دایره‌ی ابتلا باشد و اگر یکی از اطراف از محل ابتلا خارج شد، علم اجمالی منجزیت ندارد. مثلاً بگوئیم علم اجمالی دارم به اینکه یا این شیئی که در اختیار من هست نجس است و یا آن شیئی که در آن نقطه‌ی زمین است و هیچ گاه مورد ابتلای من قرار نمی‌گیرد. اینجا مرحوم شیخ می‌فرماید این علم اجمالی منجز نیست برای اینکه بعضی از اطراف از محل ابتلا خارج است.

در بحث خروج از محل ابتلا و در مسئله‌ی جوایز سلطان، این بحث مطرح شده که نسبت به اموالی که در ید سلطان جائر است، اگر شک کنیم آیا این مال ملک این سلطان جائر است یا ملک او نیست اصل عدم ملکیت است ولو این سلطان جائر بر تمام

این اموالی که در اختیارش هست سلطه و ید دارد اما چون علم اجمالی داریم که قطعاً برخی یا بسیاری از اینها به زور از مردم گرفته شده و ملک او نیست این ید در هر کدام با ید در دیگری تعارض می‌کند. اگر فرض کردیم بعضی از اطراف، از محل ابتلا خارج باشند آیا می‌توانیم بگوئیم ید نسبت به آنکه محل ابتلاست جاری اما نسبت به آنکه خارج از محل ابتلاست جاری نیست؟! نظیر همان حرفی که در باب جریان اصول می‌گوییم؛ یعنی اصالة الطهارة را نسبت به محل ابتلا جاری می‌کنیم اما چون نسبت به ظرف دیگر که طرف دوم علم اجمالی است و از محل ابتلا خارج است اثر ندارد این اصل جاری نشود.

آقایان در اینجا می‌گویند اگر ید را از اصول عملیه بدانیم می‌شود این حرف را زد به این بیان که می‌گوئیم ید را در موارد محل ابتلا جاری می‌کنیم اما در موردی که خارج از محل ابتلاست جاری نمی‌کنیم چون اثری برای ما ندارد. اما اگر گفتیم ید اماره است، ید جریان دارد لذا با هم تعارض می‌کنند و هر دو کنار می‌رود.

پس در مقابل کلام مرحوم صاحب منتقی می‌گوئیم جایی پیدا شد که بحث تعارض نیست لذا انحصاری که شما قائل شدید صحیح نیست.

ادامه کلام مرحوم صاحب منتقی

صاحب منتقی می‌گوید ما از ادله‌ی قاعده‌ی ید نه امارت و نه اصل عملی بودن را نمی‌توانیم استفاده کنیم. «و اما إثباتاً: فلا دلیل علی تعیین أحد الأمرین فیها، إذ غاية ما هو ثابت ان فیها نظراً إلى الواقع و کشفاً عنه». می‌فرماید نهایتش این است که نظر به واقع و کاشف از آن است. «أما ان اعتبارها كان بهذا النحو فقط، أو بنحو أخذ الواقع مجهولاً فلا دلیل علیه». بعد می‌گویند بله، «نعم، يرجح جانب الأمارية بالاستظهار و استبعاد الأصلية، و ان الارتكاز العرفي ظاهر في كون التعبد بها لأجل طریقتها إلى الواقع». می‌فرمایند از لسان ادله نمی‌توان چیزی استفاده کرد. ارتکاز عرفی این است که حجیت ید توسط شارع یا عقل دلیل بر ملکیت و کاشف از واقع است^[2].

اشکال حضرت استاد به کلام مرحوم صاحب منتقی

به نظر ما شاید در باب امارات روایات ید از همه قوی‌تر باشند. مرحوم امام (رضوان الله علیه) فرمودند تعبیری که در قاعده‌ی ید وارده شده از تعبیری که در استصحاب است اقواست که ما در این مطلب مناقشه کردیم. شما از یک می‌فرمائید ما تعبیری اقوا از قاعده‌ی ید نداریم ولی در این مورد می‌مانید که آیا از این روایات اماره یا اصل بودن استفاده می‌شود. این باید سبب شود که شما در ملاکی که قرار دادید تأمل کنید. اینکه بگوئیم یک اماره و یک اصل داریم و اگر شارع واقع را به عنوان مجهول در موضوع قرار بدهد حتماً اصل است. آیا واقعاً در این روایات تعرضی به این جهت وجود دارد؟ آیا نمی‌توانیم بگوئیم به عنوان کاشفیت از واقع حجت می‌کند یا نه؟

ما در خبر واحد هم همین را عرض کردیم. می‌گوئیم کجای صدق العادل می‌گوید به عنوان آنکه کاشف عن الواقع؟ بگوئیم روایاتی که به آن اخذ می‌کنیم و طبق آن فتوا می‌دهیم به عنوان آنکه کاشف عن الواقع توسط شارع حجت قرار داده شده. نباید کاری به واقع داشته باشیم. ما هستیم و همین ادله و بر طبق این ادله باید به نتایجی برسیم. باید نسبت بین این ادله را هم بررسی کنیم. همان طور که به قول شما اگر دو اماره با هم تعارض کند آنجا چه می‌کنیم؟ یکی را مقدم بر دیگری می‌کنید یا می‌گوئید تعارض تساقط می‌کند. نسبت بین اماره و اصلش هم همین طور است.

آیا الآن که دستمان از معصوم (علیه السلام) کوتاه است مکلفیم که از راهی به واقع برسیم؟ و آیا شارع موظف است راههایی را جلوی ما قرار بدهد و ما را به آن واقع برساند؟ البته علم اجمالی داریم اکثر راههایی که شارع قرار داده مطابق با واقع است و

این در استصحاب، اخبار، بیّنه و... وجود دارد لذا اختصاص به امارات ندارد و در استصحابش هم همینطور است. لعلّ در مورد اصول عملیه مثل اصالة الطهارة، اصالة الحلیه، اصالة البرائه و... هم غلبه با همین باشد. یعنی غالباً اینها مطابق با واقع در می‌آید اعم از شبهات حکمیه و موضوعیه.

طبق نظر مشهور متأخرین در اماره و اصول نظر به واقع است ولی در اماره نظر به واقع ملاک برای حجّیت اماره است اما در استصحاب نه. ما هر چه دقت و تأمل کردیم که از کجای ادله‌ی امارات چنین چیزی استفاده‌ای می‌شود به نتیجه نرسیدیم. در ید هم چنین است. مشهور می‌گویند ید اماره است ولی روایاتش هیچ دلالتی بر این معنا ندارد. چرا از اول حرفی بزنیم و بعد در قافیه‌اش گیر کنیم. چنانچه در مورد روایات ید می‌گوئید معلوم نیست که کاشف از واقع باشد در مورد بقیه‌ی امارات هم همین است.

در بینه هم همینطور است. کجای ادله‌ای که بینه را حجت قرار می‌دهد می‌گوید شارع این را به عنوان آنّه کاشف عن الواقع حجت قرار داده؟ به نظر ما اگر انسان تأمل بیشتری کند باید فرق بین اماره و اصل را کنار گذاشت.

حدیث اخلاقی هفته

به مناسبت ایام ماه شعبان روایتی را عرض می‌کنم؛ مرحوم صدوق کتابی به نام فضائل الاشهر الثلاثة رجب، شعبان و رمضان دارد که خیلی کتاب خوبی مخصوصاً برای ما طلبه‌ها است. در باب شعبان و فضائل شهر شعبان روایات متعددی را نقل می‌کند. شاید مهم‌ترین روایتش این باشد.

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ قَدْ تَذَاكُرُوا عِنْدَهُ فَضَائِلَ شَعْبَانَ». راجع به فضائل شعبان در نزد حضرت مذاکره می‌شد. «فَقَالَ شَهْرٌ شَرِيفٌ وَ هُوَ شَهْرِي وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ تُعْظِمُهُ وَ تَعْرِفُ حَقَّهُ». حمه‌ی عرش آن ملائکه‌ای که حامل این عرش الهی‌اند اینها این ماه را می‌شناسند، حواش را می‌دانند و آن را عظیم می‌شمارند. «وَ هُوَ شَهْرٌ يَزَادُ فِيهِ أَرْزَاقُ الْمُؤْمِنِينَ». ارزاق مؤمنین در این زیاد می‌شود، یکی از چیزهایی که در صیام شهر شعبان ذکر شده تأثیر در ارزاق و معیشت انسان دارد «وَ هُوَ شَهْرُ الْعَمَلِ فِيهِ يُضَاعَفُ الْحَسَنَةُ بِسَبْعِينَ» هر حسنه‌ای هفتاد تاست «وَ السَّيِّئَةُ مُحْطُوطَةٌ وَ الذَّنْبُ مَغْفُورٌ وَ الْحَسَنَةُ مَقْبُولَةٌ وَ الْجَبَّارُ جَلَّ جَلَالُهُ يُبَاهِي فِيهِ بِعِبَادِهِ وَ يَنْظُرُ إِلَى صِيَامِهِ وَ صَوَامِهِ وَ قُؤَامِهِ وَ قِيَامِهِ فَيُبَاهِي بِهِ حَمَلَةَ الْعَرْشِ» یعنی کسی که روزه‌دار است یا نماز شب می‌خواند در ماه شعبان خدای تبارک و تعالی به وسیله‌ی آن بر حمه‌ی عرش مباحات می‌کند. که این خودش خیلی عنوان مهمی است.

«فَقَامَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع)» امیرالمؤمنین که آنجا حضور داشت «فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْ لَنَا شَيْئاً مِنْ فَضَائِلِهِ لِنَزِدَادَ رَغْبَةً فِي صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ وَ لِنَجْتَهِدَ لِلْجَلِيلِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ». چه سؤال خوبی امیرالمؤمنین از پیامبر کرد که فضائل این ماه را برای ما بیشتر بفرمائید که رغبت به صیام و قیام در او پیدا کنیم و برای خدای بزرگ تلاش بیشتری کنیم.

پیامبر فرمود: «مَنْ صَامَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ حَسَنَةً» اگر کسی روز اول شعبان را روزه بگیرد خدا هفتاد حسنه برای او می‌نویسد که «تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَ مَنْ صَامَ يَوْمَيْنِ مِنْ شَعْبَانَ حُطَّتْ عَنْهُ السَّيِّئَةُ الْمُؤَبَّقَةُ» اگر یک گناه خاصی انسان انجام داده که این گناه او را نابود می‌کند و مهلک است، چون واقعاً بعضی از گناهان مهلک است گاهی اوقات یک نسبت ناروا به یک انسان دادن مهلک است! حالا متأسفانه در زمان ما دروغ گفتن، تهمت زدن، اینها خیلی رایج شده در ما طلبه‌ها، غیر طلبه‌ها، در حالی که یکی از اینها ممکن است انسان را نابود کند، دو روز اگر کسی روزه گرفت این سیئه‌ی موبقه از او ریخته می‌شود و کنار می‌رود، اگر کسی سه روز از این ماه را روزه بگیرد خدا 70 درجه در بهشت از در و یاقوت برایش قرار می‌دهد.

«وَمَنْ صَامَ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ مِنْ شَعْبَانَ وَصَبَّ عَلَيْهِ فِي الرِّزْقِ». رزقش زیاد می‌شود کسی که پنج روز روزه بگیرد «حُبِّبَ إِلَيَّ الْعِبَادَ» محبوب القلوب بندگان خدا می‌شود اگر شش روز روزه بگیرد «صُرِفَ عَنْهُ سَبْعُونَ لَوْناً مِنَ الْبَلَاءِ» 70 نوع بلا از او دور می‌شود، کسی که هفت روز روزه بگیرد «عَصِمَ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ دَهْرَهُ وَ عُمُرَهُ» تا آخر عمر بیمه می‌شود و شیطان نمی‌تواند به او ورود پیدا کند.

کسی که هشت روز روزه بگیرد «لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُسْقَى مِنْ حَيَاضِ الْقُدُسِ» این از دنیا نمی‌رود و خارج نمی‌شود تا اینکه او را آب حوض قدس می‌دهند، حالا این حیاض القدس یا باید بگوئیم کنایه است، یعنی بالأخره او را یک جرعه‌ای از معنویت و معارف می‌دهند که این برای او در عالم قیامت خیلی اثر دارد. به نظر می‌رسد این باشد، حالا باز باید در روایات بگردیم ببینیم برای حیاض القدس معنای خاصی ذکر شده یا نه.

کسی که نه روز از شعبان را روزه بگیرد «عَطَفَ عَلَيْهِ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ عِنْدَ مَا يَسْأَلَانِهِ» این دو ملک وقتی در شب اول قبر از او سؤال می‌کنند با رأفت و مهربانی با او برخورد می‌کنند، کسی که ده روز روزه بگیرد «وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ قَبْرَهُ سَبْعِينَ زَرَّاعاً» خدا 70 ذراع قبرش را توسعه می‌دهد. کسی که یازده روز روزه بگیرد «ضُرِبَ عَلَى قَبْرِهِ إِحْدَى عَشْرَةَ مَنَارَةً مِنْ نُورٍ» یازده منار از نور بر قبر او قرار داده می‌شود حالا این یازده منار از نور، هر نوری یک خاصیت خاصی برای این میّت خواهد داشت.

کسی که دوازده روز از شعبان را روزه می‌گیرد «زَارَهُ فِي قَبْرِهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ» هر روز 70 هزار ملک بر این فاتحه می‌خواند و او را زیارت می‌کند «إِلَى النَّفْخِ فِي الصُّورِ» تا اینکه نفخ در صور بشود. کسی که سیزده روز روزه بگیرد «اسْتَعْفَرَتْ لَهُ مَلَائِكَةُ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ» تمام ملائکه، که می‌دانید اینقدر ملائکه زیاد هستند که 70 هزار یک عدد آن است، اگر کسی سیزده روز روزه بگیرد تمام ملائکه‌ی هفت آسمان بر او استغفار می‌کنند کسی که چهارده روز بگیرد «أَلْهِمَتِ الدَّوَابُّ وَ السَّبَاعُ حَتَّى الْحَيَاتَانِ فِي الْبُحُورِ أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لَهُ» کسی که پانزده روز بگیرد «نَادَاهُ رَبُّ الْعِزَّةِ لَا أُحْرِقُكَ بِالنَّارِ» خدا فریاد می‌زند و او را ندا می‌دهد که هرگز تو را به آتش نمی‌سوزانم.

«مَنْ صَامَ سِتَّةَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شَعْبَانَ أَطْفَأَ عَنْهُ سَبْعُونَ بَحْراً مِنَ النَّيِّرَانِ» آدم گاهی اوقات این روایات را که می‌خواند تازه می‌فهمد چه خبر هست؟ شانزده روز روزه گرفتن 70 بحر از آتش، فرض کنید یکیش به اندازه‌ی کره زمین شاید باشد، 70 بحر از آتش برای او خاموش می‌شود. 17 روز «أُغْلِقَتْ عَنْهُ أَبْوَابُ النَّيِّرَانِ كُلُّهَا» 18 روز «فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَانِ كُلُّهَا» 19 روز «أُعْطِيَ سَبْعِينَ أَلْفَ قَصْرِ مِنَ الْجَنَانِ مِنْ دُرٍّ وَ يَاقُوتٍ» 20 روز «زُوجَ سَبْعِينَ أَلْفَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ» 21 روز «رَحَّبَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ مَسَحَتْهُ بِأَجْنِحَتِهَا» اینقدر این وجودش شریف می‌شود که ملائکه به وجود او تبرک پیدا می‌کنند، تا آخر.

این روایت خیلی جالبی است؛ این روایات مقتضی برای این معناست، ظهور در علیّت تامه ندارد و اصلاً جمع بین روایات یکی از وجوهش همین است، حتی در مورد اینکه اگر کسی یک قطره اشک برای امام حسین (علیه السلام) بریزد تمام گناهان او بخشیده می‌شود این مقتضی است! یعنی چنین قابلیت را دارد ولی ممکن است یک جهت دیگری وجود داشته باشد که مانع از این بشود، اینها اقتضا را دارد. اگر کسی یک روز روزه می‌گیرد این همه خدا به او عنایت می‌کند این استحقاق نیست مسلم از باب تفضل است حالا عرض می‌کنم ما در بین علمای قدیم من یادم هست شاید هنوز بعضی از پیرمردهایشان هم باشند که مقید بودند رجب و شعبان را کلاً روزه می‌گرفتند و روزه‌های رجب و شعبان‌شان را متصل می‌کردند به ماه مبارک رمضان، اگر ما موفق نیستیم، بعضی‌ها هم ممکن است روز کسالتی که دارند نتوانند یا اصلاً برایشان مشروع نباشد ولی آنهایی که می‌توانند بالأخره ما هر روز از عمرمان که می‌گذرد یک روز به مرگ نزدیک می‌شویم و به آن عالم نزدیک می‌شویم، هیچ راهی برای اینکه بالأخره یک مقدار اطمینان پیدا کنیم که توشه‌ای جمع می‌کنیم غیر از اینها نیست، علم سر جای خودش بسیار مهم است کسی در آن تردید هم ندارد علی‌حال این روایات را مدّ نظر قرار بدهید و عمل کنید [3].

[1] □ منتقى الأصول، ج 7، ص: 14 و 15: الجهة الثانية: في أن اليد هل تكون أمانة أو أصلاً. ولا يخفى أن هذا البحث علمي صرف لا أثر عملي له، لأن الحال لا يفرق في اليد سواء كانت أمانة أو أصلاً، لأن الأثر المختلف فيه من هذه الناحية إنما يدور في محورين... الثاني: معارضتها مع الأمارات والأصول، فإنها إذا كانت أمانة فهي تعارض الأمارات الأخرى وتتقدم على الأصول، بخلاف ما إذا كانت أصلاً فإنها تؤخر عن الأمارات ولا تتقدم على الأصول.... وأما المحور الثاني: فلما عرفت من أنه لا كلام في تقدم اليد على الاستصحاب وباقي الأصول، كما أنه لا إشكال في تقدم الأمارات الأخرى عليها كالبينة، سواء كانت أصلاً أم أمانة. فمن هنا يعلم عدم الأثر العملي للكلام في هذه الجهة، فالبحث فيها علمي بحث، وتحقيق الكلام في ذلك يستدعي بيان الفرق بين الأمانة والأصل، والمراد من الأصل هاهنا.

[2] □ منتقى الأصول، ج 7، ص: 17: و أما إثباتا: فلا دليل على تعيين أحد الأمرين فيها، إذ غاية ما هو ثابت أن فيها نظراً إلى الواقع وكشفاً عنه. أما أن اعتبارها كان بهذا النحو فقط، أو بنحو أخذ الواقع مجهولاً فلا دليل عليه. نعم، يرجح جانب الأمانية بالاستظهار واستبعاد الأصلية، وأن الارتكاز العرفي ظاهر في كون التعبد بها لأجل طريقتهما إلى الواقع.

[3] □ فضائل الأشهر الثلاثة، ص: 46 تا 49: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُعَاذِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُرَوِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ الْوَاسِطِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي عَطَا بْنُ السَّائِبِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ قَدْ تَذَاكُرُوا عِنْدَهُ فَضَائِلَ شُعْبَانَ فَقَالَ شَهْرٌ شَرِيفٌ وَ هُوَ شَهْرِي وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ تُعْظِمُهُ وَ تَعْرِفُ حَقَّهُ وَ هُوَ شَهْرٌ يَزَادُ فِيهِ أَرْزَاقُ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ شَهْرُ الْحَمَلِ فِيهِ يُضَاعَفُ الْحَسَنَةُ بِسَبْعِينَ وَ السَّيِّئَةُ مَحْطُوطَةٌ وَ الذَّنْبُ مَغْفُورٌ وَ الْحَسَنَةُ مَقْبُولَةٌ وَ الْجَبَّارُ جَلَّ جَلَالُهُ يُبَاهِي فِيهِ بِعِبَادِهِ وَ يَنْظُرُ إِلَى صِيَامِهِ وَ صَوْمِهِ وَ قُومِهِ وَ قِيَامِهِ فَيُبَاهِي بِهِ حَمَلَةَ الْعَرْشِ فَقَامَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَقَالَ يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْ لَنَا شَيْئاً مِنْ فَضَائِلِهِ لِنَزِدَادَ رَغْبَةً فِي صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ وَ لِنَجْتَهِدَ لِلْجَلِيلِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) مَنْ صَامَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شُعْبَانَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ حَسَنَةً تَعْدِلُ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَ مَنْ صَامَ يَوْمَيْنِ مِنْ شُعْبَانَ حَطَّتْ عَنْهُ السَّيِّئَةُ الْمُؤَبَّقَةُ وَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ شُعْبَانَ رَفَعَ لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ مِنْ دَرٍّ وَ يَأْقُوتٍ وَ مَنْ صَامَ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ مِنْ شُعْبَانَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي الرِّزْقِ وَ مَنْ صَامَ خَمْسَةَ أَيَّامٍ مِنْ شُعْبَانَ حَبَّبَ إِلَى الْعِبَادِ وَ مَنْ صَامَ سِتَّةَ أَيَّامٍ مِنْ شُعْبَانَ صُرِفَ عَنْهُ سَبْعُونَ لَوْناً مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَنْ صَامَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ شُعْبَانَ عُصِمَ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ دَهْرَهُ وَ عُمُرُهُ وَ مَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ مِنْ شُعْبَانَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُسْقَى مِنْ حِيَاضِ الْفُؤَادِ وَ مَنْ صَامَ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ شُعْبَانَ عَطَفَ عَلَيْهِ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ عِنْدَ مَا يَسْأَلَانِهِ وَ مَنْ صَامَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ مِنْ شُعْبَانَ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ قَبْرَهُ سَبْعِينَ ذِرَاعاً وَ مَنْ صَامَ أَحَدَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ ضُرِبَ عَلَى قَبْرِهِ إِحْدَى عَشْرَةَ مَنَارَةً مِنْ نُورٍ وَ مَنْ صَامَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ زَارَهُ فِي قَبْرِهِ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِلَى النَّفْخِ فِي الصُّورِ وَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ اسْتَغْفَرَتْ لَهُ مَلَائِكَةُ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ مَنْ صَامَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ أُلْهِمَتْ الدَّوَابُّ وَ السَّبَاعُ حَتَّى الْحَيَّاتُ فِي الْبُحُورِ أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لَهُ وَ مَنْ صَامَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ نَادَاهُ رَبُّ الْعِزَّةِ لَا أُحْرَقُكَ بِالنَّارِ وَ مَنْ صَامَ سِتَّةَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ أُطْفِئَ «1» عَنْهُ سَبْعُونَ بَحْراً مِنَ النَّيِّرَانِ وَ مَنْ صَامَ سَبْعَةَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ أَغْلِقَتْ عَنْهُ أَبْوَابُ النَّيِّرَانِ كُلُّهَا وَ مَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ كُلُّهَا وَ مَنْ صَامَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ أُعْطِيَ سَبْعِينَ أَلْفَ قَصْرِ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ دُرٍّ وَ يَأْقُوتٍ وَ مَنْ صَامَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ زُوِّجَ سَبْعِينَ أَلْفَ زَوْجَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَ مَنْ صَامَ أَحَدَ وَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ رَحِبَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ مَسَحَتْهُ بِأَجْنِحَتِهَا وَ مَنْ صَامَ اثْنَيْنِ وَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ كُتِبَ سَبْعِينَ حُلَّةً مِنْ سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ وَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ أُتِيَ بِدَابَّةٍ مِنْ نُورٍ حِينَ [عِنْدَ] خُرُوجِهِ مِنْ قَبْرِهِ فَيَرْكَبُهَا طَيَّاراً إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ صَامَ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ أُعْطِيَ بَرَاءَةً مِنَ الْنِفَاقِ وَ مَنْ صَامَ خَمْسَةَ وَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ شَفَّعَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ وَ مَنْ صَامَ سِتَّةَ وَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ جَوَازاً عَلَى الصِّرَاطِ وَ مَنْ صَامَ سَبْعَةَ وَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ كُتِبَ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ مَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ وَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ يَهْلُلُ وَجْهُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ صَامَ تِسْعَةَ وَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ نَالَ رِضْوَانَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ وَ مَنْ صَامَ ثَلَاثِينَ يَوْماً مِنْ شُعْبَانَ نَادَاهُ جَبْرَائِيلُ مِنْ قُدَّامِ الْعَرْشِ يَا هَذَا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ عَمَلاً جَدِيداً فَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا مَضَى وَ تَقَدَّمَ مِنْ ذُنُوبِكَ وَ الْجَلِيلُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَوْ كَانَ ذُنُوبُكَ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ وَ قَطَرِ الْأَمْطَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ وَ عَدَدِ الرَّمْلِ وَ التَّرَى

وَأَيَّامِ الدُّنْيَا لَعَفَرْتُهَا لَكَ۔ وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بَعْدَ صِيَامِكَ شَهْرَ شَعْبَانَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هَذَا لِشَهْرِ شَعْبَانَ.